

موقعیت یابی اشراف قبیله‌ای (رهبران رده) در دوران خلفای راشدین با تکیه بر نقش اشعث بن قیس کندی

در حکومت علی^(ع)

شکرالله خاکرند*

چکیده

پس از وفات پیامبر (ص)، بسیاری از قبایلی که پس از فتح مکه به اکراه مسلمان شده بودند، به انگیزه‌های گوناگون سر از اطاعت حکومت مدینه برتافتند و نام کلی مرتد گرفتند، اما پس از اعزام نیروهای نظامی سر به اطاعت نهادند، رهبران این چنین قبایلی گرچه در دوران ابوبکر موقعیتی نداشتند، اما پس از شعله‌ور شدن فتوحات با ابراز تواناییهایی به تدریج موقعیت از دست رفته خود را در قالب فرماندهی نظامی و... به دست آوردند. دوران خلافت عثمان موجب شد که اینان به مقامات سیاسی و اداری نیز دست یافته و نفوذ کاملی بر قبایل خود به دست آورند. حضرت علی^(ع) سیاست دگرگون‌سازی را در پیش گرفت و در صدد برآمد موقعیت این رهبران قبیله‌ای را تضعیف کند، اما ناچار با واقعیتی روبه‌رو شد که بر اساس آن این گروه و از جمله شاخص‌ترین آنان، «اشعث بن قیس»، همچنان نفوذ

خود را هرچند در حداقل ممکن حفظ کردند و بر این اساس توانستند در موقعیتهای حساسی چون جنگ صفین، اوضاع را به ضرر علی^(ع) رقم بزنند و تا پایان حیات امام مشکلات گوناگونی آفرینند.

واژه‌های کلیدی

اشراف قبیله‌ای، حکومت خلفا، فتوحات، اشعث بن قیس، کوفه، نبرد صفین، خوارج، معاویه، سیاست علی^(ع).

مقدمه

جامعه عربستان قبل از اسلام، جامعه‌ای قبیله‌ای بود که شیوخ و اشراف قبیله در آن نقش محوری و خاص داشتند. با ظهور پیامبر گرامی اسلام^(ص) می‌بایست این ساختار دگرگون شود و جامعه (امت) بر اساس معیارها و ارزشهای دینی شکل گیرد. در تقابل نظامی و سیاسی اسلام و اشراف قبیله‌ای که با شعار دفاع از بت‌پرستی به مقابله با پیامبر^(ص) پرداختند، دین جدید غالب شد و بزرگان قبایل از حکومت مرکزی مدینه تمکین کردند؛ اما در دوران زعامت پیامبر^(ص)، فرصت کافی برای دگرگونی عمیق در بافت اجتماعی و فرهنگی جامعه عربستان نبود.

پس از وفات پیامبر^(ص) روند حوادث منجر به قدرت‌گیری تدریجی و مجدد بزرگان و اشراف قبایل شد. دوران خلافت عثمان دوره خاصی در این زمینه است و امام علی^(ع) پس از به‌دست گرفتن حکومت با این واقعیت روبه‌رو بود و از این حیث با مشکلات و مسائل عمده‌ای مواجه گردید.

در این پژوهش قصد بر این است که با بهره‌گیری از اطلاعات موجود در منابع دست اول و تأمل و استفاده از تحقیقات جدید (روش کتابخانه‌ای) به تحلیلی درباره روند قدرت‌یابی و قدرت‌گیری اشراف قبایل به‌خصوص رهبران رده در طول دوران خلفای راشدین، با تکیه بر نقش اشعث بن قیس کندی در دوره خلافت علی^(ع) پرداخته شود. با ظهور اسلام، دیر یا زود بسیاری از قبایل عرب به میل یا به اکراه اسلام آوردند و تسلیم شدند، ولی ایمان نیاوردند. زندگی صحرائشینی، که روح قبیلگی و قدرت «پدرسالاری» بر آن حکمفرما بود، در وجود قدرت «شیخ» نمایان می‌شد. طبیعت، این شکل زندگی «قبیله‌ای» را پیوندی پایدارتر از پیوندهای اجتماعی دیگر می‌کرد. این

پیوند، ضرورتاً آنچنان استحکامی را می‌طلبد که شیخ قبیله را تصمیم‌گیرنده اصلی می‌کرد. اگر شیخ قبیله کیش و آیینی را می‌پذیرفت، طبیعاً همه افراد آن قبیله، آن کیش و یا آیین را می‌پذیرفتند. عامل «تسلط شیخ و بزرگ قبیله» و منفعل بودن سایر افراد قبیله و پیروی از او در مخالفت‌ها و موافقت‌ها، مسأله عمده‌ای است که بعدها حتی در پذیرش اسلام و نیز در موضع‌گیری بسیاری از افراد تازه مسلمان در بسیاری از حوادث مؤثر بود. از سوی دیگر اندیشه دینی عرب قبل از اسلام به علت عدم طمأنینه و آرامش روحی که ناشی از نبود یک مکتب یا آیین پذیرفته شده واحد بود و رقابت آیین‌ها و ادیان مختلف با وجود اینکه در شکل ظاهری اسیر بت‌پرستی بودند آنان را در شک دائمی نگه داشته بود.

اعراب بادیه‌نشین نمی‌خواستند خدایان قدیم و عادات دیرینه خود را رها کنند. اعراب بدوی ورع و تقوا و فضایی را که نصب‌العین اسلام بود نمی‌شناختند و قطعاً دوست نداشتند و به شدت از قیود انضباط و انتظام شریعت اسلام در رنج بودند، بجز بنی‌هاشم که سنت پایدار دینی در میان آنها وجود داشت.

تقریباً از روش حق دور نیفتاده‌ایم اگر بگوییم اکثر کسانی که در ابتدای ظهور اسلام به دین اسلام درآمدند و بر آن طریق قدم گذاشتند، همگی پیرو چند تن از رهبران فکری خود شدند و به انگیزه باقی ماندن وحدت و هیبت قبیله جواب مثبت دادند، یا در برابر خواست قدرت پدرسالاری که در وجود شیخ نمایان بود تسلیم شدند، بجز کسانی که در ابتدا به‌طور انفرادی اسلام آوردند و از فرمانبری قبیله خود سر باز زده و به اسلام گرویدند.

حرکت نفاق در دوران پیامبر (ص) ناشی از وجود همین شک خفی در میان بسیاری از آنان بود و «حرکت رده»، نمود بارزی از ظهور عوامل گفته شده است که حادثه سقیفه را می‌توان عامل تحریک‌کننده بروز آنها دانست.

پس از رحلت پیامبر (ص)، و ده روز پس از خلافت ابوبکر، بسیاری قبایل عرب از اسلام برگشتند، بجز مردم مدینه و مکه و قبایل بین آنجا و بعضی مردم دیگر (۲۹/ج ۲، ص ۳۰۸). اما تمامی اینها انگیزه واحدی نداشتند؛ دسته‌هایی از مسلمانان هم بودند که از حکومت اطاعت نمی‌کردند. از مجموع دسته‌های مختلف مرتدین، یک گروه پس از مسلمانی واقعاً مرتد شدند و با ادعای پیامبری و طرفداری از پیامبرنمایان با بهره‌گیری از شعر و سجع‌های موزون به آیه‌سازی پرداخته و از فرصت بهره‌جسته و به طرح خود پرداختند، مثل مسیلمه و سجاح و طلحه بن خویلد و... رشک بر قریش و کسب قدرتی

همچون پیامبر قریشی محرک آنان در این امر بود (۳۰/ص ۷). اشعث بن قیس کندی که رئیس قبیله کنده بود، بعد از آنکه پس از فتح مکه در سال دهم هجری مسلمان شد، در جریان ارتداد و سرپیچی قبایل مرتد شد و مؤذن «سجاح» دختر حارث بن سويد، که مدعی پیامبری بود، شد. سجاح از بنی تمیم بود و ارتداد آنان نیز از سر الحاد بود (۱۰/ج ۱، ص ۱۰۸).

مجموعه مرتدین، بیشتر پس از فتح مکه از بیم یا طمع مسلمان شده بودند، بعضی از آنان با پیامبر دیداری کوتاه داشته و بسیاری هم هیچ‌گاه شخص پیامبر را ندیده و سخن او را نشنیده بودند. در این مدت کوتاه هم فرصتی نبود تا معلمانی از طرف پیامبر نزد آنان بروند و آنها را با کتاب خدا و احکام اسلام آشنا کنند، این عدم آشنایی عمیق پس از تسلیم آنان نیز باقی ماند. سقیفه و جریانات پس از آن نیز نقش بارزی در تشدید این حالت «تردید و شک» در بسیاری از تازه مسلمانان گذاشت. آنچه در سقیفه پیش آمد فقط تصاحب زمامداری نبود، بلکه در بسیاری از نومسلمانان که تنها نسیمی از مسلمانی بر آنان وزیده بود نسبت به دین و توانمندی آن شک ایجاد کرد، و در این هنگام بازگشت به گذشته جاهلیت طبیعی بود. هر گروهی به نسبت شخصیت و محیط و عوامل محرک، گونه‌ای واکنش از خود نشان داد. حوادث و جریانات پس از وفات پیامبر نه تنها اثر محوکننده‌ای را که دوران حیات پیامبر پس از بعثت و هجرت بر جاهلیت و فرهنگ جاهلی گذاشته بود، کم و بیش محو کرد، بلکه زمینه‌های ظهور قبیله‌گرایی و... را احیا و تشدید کرد و در نهایت در مواضعی با رنگ دینی به ظهور رسید که آغاز آن سقیفه بود. در سال یازدهم اشعث، پس از خیانت^۱ به افراد قبیله‌اش، تسلیم شده، نزد ابوبکر آمد و او خواهرش «ام فروة» را به همسری اشعث درآورد (۱۰/ج ۱، ص ۱۲۷).

اشعث بن قیس برترین جایگاهها و موقعیتها را نزد ابوبکر داشت. خواهر ابوبکر، ام فروة، محمد بن اشعث و اسحاق بن اشعث و جعد بن اشعث (همسر امام حسن^۲) که او را مسموم کرد) را از او به دنیا آورد. محمد بن اشعث در دوران عثمان و علی^۳ بود و در جریان شهادت حسین بن علی^۴ حضور داشت و هم او بود که «مسلم بن عقیل» را دستگیر کرد و در روزگار مختار کشته شد. پسرش «عبدالرحمن بن محمد بن اشعث» در دیر الجماجم بر حجاج خروج کرد و کشته شد (۲/ج ۱، ص ۸۷).

اما اشعث بن قیس به گونه‌ای بود که ابوبکر وقتی به حال احتضار افتاد، گفت: «از هیچ چیز تأسف ندارم مگر سه کار که کردم و آرزو دارم که نکرده بودم و سه کار که نکردم

و آرزو دارم که کرده بودم... آرزو داشتم که روزی که اشعث بن قیس را به اسیری پیش من آوردند گردش را زده بودم، که به نظر من هر جا شری ببیند به کمک آن خواهد شتافت» (۲۹/ج ۲، ص ۱۲۷).

فتوحات خارجی تشنجات و دشمنی‌ها را از داخل به بیرون منتقل کرد و پیروزیها غنیمت و افتخار به همراه داشت، اما از جهت دیگر با توجه به کناره‌گیری صحابه واقعی پیامبر و علی (ع) و دلمشغولی دیگران به سیاست و جنگ، فرصت آموزش و تربیت دینی را گرفت. تربیت دینی، اعراب را به طور صحیح شامل نشد و خلفا نیز به آن نپرداختند. اسلام از دینی تبلیغی به دینی دولتی تبدیل و تغییر یافت. مسلمانان در این برهه خود را نیازمند به تعمق در مسائل علمی نمی‌دیدند و به تدریج غرورها و غریزه‌های جاهلانه که بر اثر تربیت اسلامی فروکش کرده بود، بار دیگر سر به طغیان کشید و در نتیجه و آرام آرام روحیه امت‌های مستکبر و استعمارگر را به خود گرفتند (۲۰/ج ۵، ص ۴۴۵).

تعجیل خلفا در کشورگشایی پیش از رسوخ روح ایمان در افراد، روح قبیله‌ای را که اقتضای آن این بود که «قبیله» را قبل از «امت» و «فرد» را قبل از «جمع» ببیند احیا کرد و اسلام آنان در حد اعمال ظاهری دین بود.

گرچه در طول جنگها و فتوحات نیز نشانه‌هایی از لا ابالیگری و بی‌قیدی دینی را می‌توان مشاهده کرد، لیکن شرکت‌کنندگان در جنگ، طیف وسیعی بودند که یک سر آن مشتاقین به شهادت و ثواب اخروی و سر دیگر آن مرتدین به اجبار مسلمان شده بودند. ابوبکر تا وقتی که مرد از مرتدشدگان (در حد گسترده‌ای) کمک نمی‌گرفت، گرچه تکیه زیادی بر اشراف قدیم مکه در سرکوبی رده داشت، ولی عمر آنان را به کار گرفت (۲۱/ج ۵، ص ۱۸۲۷).

جمع نیروهای عرب که در فتح ایران پیروزی به دست آوردند، عبارت بودند از: الف - دسته کم گروهی که عمر گرد آورده و بیشتر از ساکنان حجاز و از گروههای یمنی بودند.

ب - گروههای مختلفی از صحراگردان و یکجانشینان که میان حجاز و عراق زندگی می‌کردند و جذب جبهه شده بودند.

ج - گروههای پراکنده بدویان مرزنشین «بکر» و «تمیم» که از گذشته به تاخت و تاز درون عراق ساسانی عادت داشتند.

پس از این بود که نقش برجسته پیروزیهای برخی از رهبران پیشین رده، بر قابلیت

اجرای حکومت عمر که مانع سالاری آنها بود، تردید انداخت. اشعث بن قیس با ۱۷۰۰ تن از پیروان یمنی خود به سپاه سعد بن ابی وقاص پیوست و اندکی پس از آن، اشعث در فرماندهی ۷۰۰ تن از کندی‌ها در نبرد قادسیه نمایان شد، به‌عنوان شخصی با پیشینه ارتداد، به‌طور رسمی فرمانده کمتر از صد مرد جنگی می‌توانست باشد، اما آشکارا بیش از صد نفر، از او به‌عنوان فرمانده پیروی کردند... از اشعث در زمرهٔ جانشین فرمانده و به‌عنوان فرمانده جناح راست نام برده شده است (۳۳/ص ۷-۸).

اما جهت دیگر سیاست عمر که هدف سیاست برجسته وی بود، حراست از تفوق مدنی‌ها بود. ابوبکر نیز در راستای رویارویی با تهدیدهای رهبران ردهٔ این تفوق را حفظ کرد... از این رو در طول خلافت عمر نقشهای مهم و حساس را (بجز ولایت شام که به‌معاویه سپرده شده بود) صحابه، انصار و دیگر صاحبان سابقهٔ اسلامی بجز بنی‌هاشم به‌عهده داشتند. عمر بنیان سابقهٔ اسلامی را به‌عنوان معیار اصلی ارزشگذاری در یک نظام اسلامی یکپارچه پیگیری کرد. این معیار زمینه را برای کنار نهادن ارزشهای زودگذر و موقت حاکم در میان طوایف و گروهها آماده می‌ساخت. در واقع این نظام، پایه‌ریزی رهبری بر مبنای احکام اسلامی بود که در این جهت حامی تفوق مدنی‌ها، مروج یک اتحاد عقیدتی و به تعادل درآوردن نفوذ نیروهای گریز از مرکز بود. اشراف در میان گروه اخیر رهبران رده را تشکیل می‌دادند، به‌ویژه اینکه اینان از داشتن قدرت حکمرانی محروم بودند (۳۳/ص ۴).

البته با امتیازبخشی که عمر در تقسیم بیت‌المال وضع کرد و بر اساس سبقت در مسلمانی و شرکت در جنگهای مختلف بیت‌المال را تقسیم می‌کرد، به‌تدریج نوعی «اشرافیت معنوی» ایجاد شد که به «اشرافیت مادی» تبدیل گردید. ولی به هر حال عمر بزرگان قریش را در مدینه بازداشت کرده بود و نمی‌گذاشت از شهر بیرون روند. و نیز بر والیان خود نظارت شدیدی اعمال می‌کرد. به هر حال با انتخابهای نسنجیده و سختگیرهای بی‌ضابطه دورهٔ خاصی را ایجاد کرد. از یک سو کسی مانند خالد بن ولید در دورهٔ او حاکم قنسرين بود، و زمانی که به عمر خبر رسید که ۱۰ هزار درهم به اشعث بن قیس داده است، او را عزل کرد و به‌شدت با وی برخورد نمود (۷/ص ۱۰۱).

امام علی^(ع) دربارهٔ دورهٔ عمر تعبیر رسایی دارند: «... پس عمر خلافت اسلامی را در جوئی پر خشونت قرار داد، در جوئی که گفت‌وگوها درشت‌آهنگ و برخوردها خشک و سخت بود و همراه با این همه، لغزیدن و پوزش خواستن بود که همی تکرار می‌شد،

پس زمامدار آن نظام، سوارکاری را مانده بود که بر اشتتری سرکش و فرمان‌ناپذیر سوار است، چنانکه اگر مهارش را سخت برکشد پرده‌های بینی شتر را می‌درد و اگر وانهد، خودسری و سرکشی را پذیرا شده باشد. چنین بود که انبوهه مردم به اشتباه‌کاری، بدخویی، تلّون و درجا زدن گرفتار آمدند، پس من - با سختی و درد تمام - روزگاری دراز، صبوری گزیدم و تاب آوردم...» (۲۶/ص ۲۴).

خشونت‌ی که امام علی (ع) تعبیر می‌کند به معنی خشونت‌ی است زاید بر مکتب، یعنی سلیقه شخصی و اعمال نظر شخصی که واکنش آن «تلّون» یا چند رنگی و چند چهرگی است. این تلّون موجب شد تا اشعث در این روزگار به تدریج موقعیت‌هایی به‌دست آورد و همان‌گونه که بیان شد به سطح فرماندهی گروه‌هایی از سپاه در فتح ایران برسد، گرچه در عالم سیاست در گمنامی بود.

سعدبن ابی‌وقاص که هیکل و شخصیت او را به گونه‌ای هیبت‌انگیز دید و وی را صاحب‌نظر دانست، او را به همراه سفرای سپاه، نزد پادشاه ایران فرستاد. او در جنگ سپاهیان را نه در راه خدا که برای سیادت عرب تحریض می‌کرد و در جنگ نھاوند شرکت داشت (۶/ص ۱۲۷).

فتوحات عرب و مسلمانان از پیروزیهای نظامی آنان بر قدرتهای تضعیف شده ناشی می‌شد و از آنجا که جمعیت‌های محلی از پذیرش حکومت جدید ناخشنود نبودند، فتوحات کسب شده در نخستین دهه‌های سلطه عرب تحکیم و تثبیت شد. با مهاجرت گسترده اقوام عرب به قلمروهای حکومت اسلامی، فتوحات اعراب و مسلمانان بیشتر تثبیت شد. شکست امپراتوری‌های بیزانس و ساسانی مرز میان گروه‌های قومی مختلف را برجید و زمینه را برای مهاجرت مردم از عربستان به سرزمینهای خاورمیانه فراهم آورد. مسؤولیت نظارت بر مهاجران عرب و حکومت بر مردم ساکن مناطق فتح شده و به خدمت گرفتن آنان بر عهده خلفای جدید، اشرافیت مکه، تجار مدینه و سربازانی نهاده شد که در واقع تکیه‌گاه اصلی حکومت مسلمانان بودند.

رهبران مدینه درباره دو اصل اساسی حکومت پس از فتح توافق کردند: یکی اینکه جامعه کشاورزی از صدمات و خسارات بدویان در امان بماند و دیگر اینکه نخبگان جدید با بزرگان و اعیان مردم سرزمینهای فتح شده همکاری کنند.

نخستین اصل قراردادهای عمر با رهبران سرزمینهای فتح شده ایجاب می‌کرد که فاتحان عرب به صورت طبقه نظامی برگزیده‌ای درآیند و در پی کسب فتوحات بیشتر و

ایجاد استحکامات نظامی در متصرفات خود باشند. آنان نمی‌توانستند همچون مردم تحت امر خود دهقان یا زمیندار باشند. برای اینکه از حملات بی‌هدف بدویان و تخریب زمینهای کشاورزی به‌دست آنان جلوگیری شود و اعراب را از مردم بومی قلمروهای فتح شده دور نگاه داشته باشند، بدویان را در شهرهای نظامی اسکان دادند. سه شهر از مهمترین شهرهای نظامی جدید در عراق و مصر ایجاد شد. از جمله کوفه در ساحل فرات، در شمال باتلاقهای نزدیک حیره ایجاد و به مرکز اداری شمال عراق، بین‌النهرین و ایران شمالی و شرقی تبدیل شد. این شهرها نه فقط مراکزی برای اسکان مهاجران بدوی، بلکه پایگاههایی برای توزیع غنایم نیز بود (۲۷/ص ۸۴-۸۳).

فاتحان از نخبگان نظامی مسلط بودند و جوامع سکونت یافته برای حمایت از آنان به خدمت گرفته می‌شدند. قوانین و مقررات حاکم بر جامعه تلفیقی از خواستههای نخبگان اقوام فاتح و نیز مردم سرزمینهای فتح شده یا سکونت یافته در چهارچوب احکام اسلام بود.

بر اساس این قوانین منافع گروه فاتح در کسب اقتدار نظامی و درآمدهای کافی در ازای تأمین استقلال سیاسی، دینی و مالی گروههای محلی حفظ می‌شد. البته هر دو این گروهها بر مالیاتهایی منکی بودند که روستاییان می‌پرداختند.

تحت فشار جنگ، مهاجرت و تحمیل‌های اقتصادی، فرضیه‌اساسی امپراتوری فاتح در سرزمینهای فتح شده تحقق نیافت، فرضیه‌ای که بر اساس آن اعراب در مقام نظامیان عالیرتبه و مردم غیرعرب در مقام تولیدکنندگان و مودیان مالیاتی خدمت می‌کردند و همین امر به «همسان‌گردی» متقابل اقوام غالب و مغلوب بر اساس جوامع و هویت‌های جدید اسلامی انجامید. در آذربایجان، گروههایی از اعراب بصره و کوفه زمینها و روستاها را تصرف و خود به صورت طبقه‌ای از اشراف زمیندار محلی ظهور کردند... در عراق، رؤسای عرب از بصره و کوفه در زمره زمینداران درآمدند. امتیازات طبقاتی همچنین به تفرقه میان رؤسای قبایل و مردم عادی انجامید. مقامهای نظامی رفته‌رفته به صورت قشری جدید ظاهر شدند که با پیوند ازدواج موقعیت خود را در جامعه تحکیم می‌کردند (۲۷/ص ۹۱).

علاوه بر این، شهرهای نظامی همچون کوفه خود مراکز تحوّل اجتماعی شدند. از بطن جوامع عربی مبتنی بر روابط خویشاوندی و تباری، جامعه شهری عربی با ساختاری طبقاتی‌تر، به لحاظ مشاغل اجتماعی متفاوت‌تر و از نظر روابط اجتماعی

نظام یافته‌تر، ظهور کرد؛ جامعه قبیله‌ای مبتنی بر ثروت و قدرت به سود جامعه‌ای طبقه‌بندی شده از هم فروپاشید.

اولین ساکنان کوفه عرب بودند و بیشتر آنها عناصر شهری یمنی و حضرموت مانند قبیله کنده و بجیله. ماسینیون می‌گوید: این عنصر، علت شهریت عنصر عربی در کوفه و رشد حرکت فکری پس از آن در آنجا شد (۱۲/ص ۵۸).

بیشتر قبایلی که کوفه را تشکیل داده بودند، کسانی بودند که بعد از وفات پیامبر (ص) از اسلام برگشته بودند و مرتبه و منزلت این گروه در اسلام از مرتبه مسلمانان اولیه و مهاجرین و انصار و ثابت‌قدمان در دین کمتر بود، اما چون کار ایشان در این نواحی به خصوص رهبران‌شان - در زمان عثمان - بالا گرفت و در این شهرها قوت گرفتند، ریشه دوآندند و همچنین به واسطه زندگی در محیط فارسیان و آمیزش با اهل ذمه و داد و ستد با آنان و همچنین به واسطه تغییرات پی‌درپی عمال عثمان در این نواحی و آمدن دسته‌های غیربومی از این اعراب به این شهرها که سابقه‌ای در بصره و کوفه نداشتند و در شمار توانگران محسوب نمی‌شدند... آرام آرام کراهت و بی‌میلی خود را از پیشوایی قریش اظهار کردند (۵/ص ۸۸-۸۷). این توضیحات جهت ارائه تصویری از دوره‌ای است که اشعث بن قیس به موقعیت شاخصی دست می‌یابد.

اشعث بن قیس در تمام مدت حکومت عثمان، استانداری آذربایجان را به عهده داشت و مقیم آنجا بود. استانداری او از مسائلی بود که مردم درباره آن عثمان را سرزنش می‌کردند (۱۵/ص ۱۵۶). او از اولین اقطاع‌داران عراق بود (۱۰/ج ۱، ص ۳۹۰) و اولین کسی بود که در حالی که سوار بود، مردان در خدمت او پیاده می‌رفتند (۱۳/ج ۹، ص ۵۷۵).

علت به کارگیری کسی چون اشعث به عنوان والی از این امر ناشی می‌شد که مهاجرین تازه‌وارد به کوفه بر نظم موجود شهر فشار وارد می‌کردند. این مهاجرین تازه‌وارد که «روادف» نامیده می‌شدند، موجب کاهش مازاد درآمد دولت می‌شدند. ولید والی کوفه در میان اینان محبوبیت داشت و در میان نخستین مهاجرین که بیشترین مواجب را داشتند، دشمنانی داشت، زیرا که با ورود روادف از اهمیت نسبی رهبران کم‌نقوذ نخستین مهاجرین کاسته شده بود. روادف به دیگر رهبران قبایل پیوستند و نظر به اینکه شأن و منزلت نخستین مهاجرین به واسطه رشد و اهمیت پایگاه رهبران قبایل رو به ضعف نهاد، به ضرورت موضعی واکنشی اتخاذ کردند. بهترین شیوه‌ای که می‌شد در پیش گرفت اسکان و ابقای گروه‌های بزرگ در مناطق، جهت کاهش فشار از «مصر کوفه»

بود و به‌عنوان پیامدی دیگر، تمایزاتی که قبلاً سایه افکنده بود، روشن‌تر شد. با هدایت نخستین مهاجرین سه دسته‌بندی کلی ظاهر شد:

الف - قدرتمندترین رهبران قبایل، کسانی که قدرت رو به افزایش را در مناطق فتح شده به‌دست آوردند و دوگروه نخستین مهاجرین و مهاجرین جدید از آنان پیروی می‌کردند.

ب - رهبران کم‌نفوذتر با پیروان کمتر.

ج - رهبران گروه‌های کوچک قبیله.

در پیوند با نخستین گروه، تحول مهم، به‌کارگیری اشعث بن قیس کنندی در آذربایجان بود که به همراه او شمار زیادی نیرو به شکل مستقر و ثابت در اردبیل ساکن شدند. به‌کارگیری رهبری چون اشعث با پیشینه ارتداد، به روشنی انحرافی بزرگ از نظم موجود بود. سیف‌بن عمر این امر را نشانی از تحول مردم کوفه در زمان عثمان و افزایش فساد و به دنبال اهداف دنیوی بودن می‌داند (۳۳/ص ۱۳).

رشد جمعیت کوفه و توسعه شگفت‌انگیز امپراتوری خلافت عمر، همچنین ماهیت نامتجانس مردم کوفه و عدم وجود قبیله‌ای واحد به‌عنوان گروه حاکم، موجب توجه خاص عمر به آنجا شده بود و آن را مناسب برای برقراری نظام سیاسی - اجتماعی اسلامی، که در آن استیلای عربی، در تفوق و برتری اسلامی حل شود، فراهم می‌کرد... این امر علاوه بر مسئله غنایم دو جریان را به سوی کوفه هدایت کرد.

۱- امواج تازه‌واردین عرب به نام «روادف».

۲- امواج تازه‌فارسیان. گروهی از آنان از اسرای جنگی (موالی) بودند که «اکثر ایشان به‌زودی اسلام را از اربابان عرب خود پذیرفته، آزادی یافتند، ولی هم‌پیمانان و نان‌خوران آنها باقی ماندند».

از همان آغاز تأسیس کوفه تعداد یمنی‌ها از نزاری‌ها بیشتر بود (به ترتیب دوازده هزار و هشت هزار) و این عامل بر گرایش اکثر مردم استیلا داشت. مردم عربستان جنوبی، که به آنچه ما آن را مطلوب شیعیان در رهبری جامعه می‌خوانیم متمایل‌تر بودند، در این مسئله به رکن فارسی جمعیت که تقریباً سنتی مشابه در رهبری سیاسی - مذهبی داشت، ملحق شدند. از این رو یمنی‌ها و فارسی‌ها با هم - که دو سوم جمعیت را تشکیل می‌دادند - گرایش شهر را به‌خوبی بر جاده تمایلات و مشربهای فکری تشیع نهادند (۱۱/ص ۱۰۴-۱۰۲).

از سوی دیگر عثمان در رابطه با فیء (یعنی صوافی) فرمانی صادر کرد، بنابراین فرمان «آن عده از اهل مدینه که شاهد جنگهای قادسیه و مداین بودند و در عراق ساکن شدند و کسانی که بعداً ماندند (یعنی در مدینه) و به عراق هجرت نکردند، آزاد بودند که سهم خود از اراضی نزدیک به مدینه (یعنی در حجاز و عربستان جنوبی) را به این نواحی (صوافی عراق) منتقل کنند. سهم این عده از اهالی مدینه محاسبه می‌شد و با مصالحه‌ای کلی مبادله صورت می‌گرفت. در نتیجه این طرح، طلحه بن عبیدالله، مروان بن حکم، اشعث بن قیس و «افرادی از قبایل که در عراق بودند» در عوض اراضی‌یی که در دیگر نقاط داشتند مناطق وسیعی از آنچه این زمان صوافی عراق قلمداد می‌شد به دست آوردند (۳۳/ص ۱۶).

یک اثر مهم این طرح، تقویت بیشتر موقعیت رهبران قبیله‌ای کوفه، که در عربستان جنوبی یا غربی صاحب زمین بودند، در قیاس با دیگر نخستین مهاجران بود. از جمله اینان اشعث بود.

از سوی دیگر در زمان عثمان نه تنها رهبران نیرومند قبیله‌ای، بلکه حتی رهبران «رده» با شدت تمام ظاهر می‌شوند و بر رأس امور قرار می‌گیرند. روشن بود که احراز مقامات بالا برای رهبرانی چون اشعث با زمینه ارتدادش، انحراف عمده‌ای از قاعده موجود به حساب می‌آمد، این امر به طور ناگهانی ساخت قدرت را تغییر داد و به جایگزینی این گروه به جای متقدمین که وضعیت اجتماعی و اساس قدرتشان اسلامی بود، نه قبیله‌ای منجر شد... مآخذ مختلف مالک اشتر، مسیب بن نجبه، عدی بن حاتم را از جمله این معاریف کوفه می‌دانند که همه مورد توجه ویژه مردم بودند و از موقعیت‌های خودکنار گذاشته شدند (۱۱/ص ۱۰۶).

پس از قتل عثمان و به خلافت رسیدن علی^(ع)، امام، اشعث را در حال حرکت به کوفه عزل کرد، وی از طرف عثمان حاکم «آذربایجان و ارمینیه» بود (۲۹/ج ۲، ص ۳۸۱). چون به خانه آمد یارانش را خواند و گفت: به راستی، نامه علی مرا هراسان ساخته، او مال آذربایجان را بی‌گمان بازخواهد گرفت و من باید به معاویه بپیوندم. یارانش گفتند: مرگ برای تو از این بهتر باشد، آیا سرزمین و خاندان خود را رها می‌کنی و ریزه‌خوار مردم شام می‌شوی؟ وی از این سخن شرمگین شد و به راه افتاد تا به حضرت علی^(ع) رسید (۴/ص ۲۱).

بلاذری در انساب الاشراف می‌گوید که وی از این عزل ناراحت شد و با معاویه نامه‌نگاری کرد. پیش از بیرون رفتنش از کوفه، حجر بن عدی کندی به او رسید و او را امر کرد که به همراه وی به صفین بیاید (۹/ج ۲، ص ۲۹۶).

در قتل عثمان تعدادی از کوفیان شرکت داشتند و پس از قتل عثمان، علی (ع) بیشتر با حمایت انصار و ایالات شورشی که نمایندگانشان را به مدینه فرستاده بودند از جمله کوفه، خلیفه شد؛ در مکه گروهی از قریش سربلند کردند و تشنج را به عراق منتقل نمودند و نیروهای قبیله‌ای را در نواحی بصره تجهیز و تحریک کردند. علی (ع) با کمک و حمایت مردم کوفه ائتلاف مکه-بصره را در نبرد جمل متلاشی کرد، اما معاویه به‌طور منفعل در رأس حاکمیت شام باقی مانده بود.

برای علی (ع) هیچ انتخاب دیگری جز ترک مدینه به سوی عراق و اعتماد بر حمایت کوفیان، که علاقه خود را به او نشان داده بودند، باقی نماند. علاوه بر آن، علی تفسیر و علت‌گزینش کوفه به‌عنوان مرکز خلافت را غیر از وجود یاران و اموال، نزدیک بودن به شام برای مقابله با هجوم معاویه شمرده است (۱۵/ص ۱۲۳).

امام علی (ع) در آغاز خلافت، که با اکراه و اصرار مردم آن را پذیرفت، اعلام کرده بود که به شیوه خود، خلافت خواهد کرد و اینکه: «به خدایی که دانه را کفید و جان را آفرید اگر این بیعت‌کنندگان نبودند، و یاران، حجت بر من تمام نمی‌نمودند، و خدا علما را نرمروده بود تا ستمکار شکمبار را برتأبند و به یاری گرسنگان ستم‌دیده بشتابند، رشته این کار را از دست می‌گذاشتم... و می‌دیدید که دنیای شما را به چیزی نمی‌شمارم و حکومت را پیشیزی ارزش نمی‌گذارم» (۲۴/ص ۱۱).

اما امام (ع) خلافت را در زمانی عهده‌دار شد که نامناسب‌تر از آن عصر برای اجرای عدالت نبود (۱۹/ص ۱۲۴). و سیاستی ویژه و دگرگون‌ساز داشت که مردم - با تغییراتی که در روحیه‌شان پیدا شده بود - تاب و تحمل آن را نداشتند. عمر شدت داشت ولی مردم با او بودند، اما علی گرچه شدت داشت... بیشتر مردم علیه او بودند (۱۸/ج ۱، ص ۶۵۴). معاویه آنها را با پول و مقام خریداری می‌کرد (۱۷/ج ۳، ص ۳۲۰). ولی امام می‌فرمود: اگر آنچه عثمان به تیول بعضی کرده بود بینم که به مهر زنان یا بهای کنیزان رفته باشد، آن را باز می‌گردانم (۲۴/ص ۱۶).

این چشم‌اندازی از آینده‌ای بود که علی (ع) با مردم خود داشت. علی (ع) املاکی را

که عثمان به بعضی مسلمانان به تیول داده بود، پس گرفت و موجودی بیت‌المال را بین مردم تقسیم کرد و هیچ کس را با دیگری تفاوت نگذاشت (۲۹/۲، ص ۳۶۲).

مشکل اصلی امام پس از بیعت، این بود که آثار قتل عثمان را بزداید تا از آن سوءاستفاده نشود و اصحاب جمل که از روش و سیاست علی^(ع) ناراضی بودند خونخواهی عثمان را بهانه شعله‌ور کردن جنگ جمل کردند. از سوی دیگر «قاع‌دین» یعنی کسانی که از بیعت و یا همراهی با علی^(ع) و مخالفینش خودداری کردند نیز نطفه‌های تردید و شک نسبت به حقانیت حکومت علی^(ع) را در میان مردم پاشیدند، اما امام این کناره‌کشیدگان را رها کرد. این شک و تردید را علاوه بر رفتار این مجموعه، تبلیغات کسانی چون ابوموسی اشعری در کوفه (۱۵/۱، ص ۱۴۵) و حتی ترجیح حضور در جنگ خارجی بر داخلی توسط بخشی از قراء طرفدار علی^(ع) چون یاران عبدالله بن مسعود (۱۵/۱، ص ۱۶۴-۱۶۵ و ۴/۱، ص ۱۱۵) و... نیز مقایسه‌ای که در افراد، میان جنگ داخلی و خارجی و داخلی (خارج و داخل عربستان) می‌شد، تشدید می‌کرد.

به نظر می‌آید معاویه به این جو دامن می‌زد و کسانی بجز ابوموسی اشعری، اشعث بن قیس و... که یا به امید مقامی و یا به طمع مالی فریفته شده بودند، به این امر یاری می‌رساندند. سیاست اقتصادی و حکومتی و فکری امام نیز بهانه لازم را به دست آنان می‌داد، از جمله برادرش عقیل بن ابی طالب که پس از مایوس شدن از علی برای دریافت کمک مالی به نزد معاویه رفت (۱۶/۱، ص ۷۵).

رهبان قبیله‌ای مانند اشعث بن قیس، جریر بن عبدالله و حتی سعید بن قیس همدانی، در آغاز دوران خلافت علی^(ع) بدون شک همان ترسهایی را که مکیان و امویان از جانب علی^(ع) احساس می‌کردند، داشتند، گرچه سعید بن قیس بعداً از خود ثبات و پایداری نشان داد. علی^(ع) به منظور استقرار قدرت خود در کوفه می‌بایست نظام سیاسی-اجتماعی اسلامی خالص را برقرار کند. اولین قدمی که علی^(ع) برای تضعیف رهبری اشراف قبیله‌ای که در زمان خلافت عثمان پدیدار شده بودند، برداشت این بود که تغییرات فاحشی در ترکیب خارجی گروه‌های هفتگانه جمعیت کوفه - با آمیختن و تجدید سازمان قبایل از یک گروه به دیگری - بدهد. در این راه آن حضرت کوشید تا رهبان سابق را که دعویشان بر پایه سابقه اسلامی قرار داشت دیگر بار به قدرت بازگرداند. برای نمونه حجر بن عدی جایگزین اشعث بن قیس می‌شود و در جنگ صفین رهبری‌کننده به حجر واگذار می‌گردد.

رهبرانی چون مالک اشتر و حجر بن عدی با پیروانشان ستون فقرات حامیان علی^(ع) را تشکیل می‌دهند و هسته اصلی شیعیان کوفه می‌باشند. از طرف دیگر، نیرومندترین رهبران طایفه، که قدرت خود را بر پایه توانایی قبیله‌ای کسب کرده بودند، علاقه زیادی به علی^(ع) نشان نمی‌دهند. تنش شدید بین این دو گروه با این اصل شرح داده می‌شود که گروه اول با استواری خواهان حمله علی^(ع) به معاویه بدون تردید و تأمل اند، اما اکثر رهبران مقتدر قبیله‌ای، او را نصیحت می‌کنند که هیچ‌گونه اقدامی انجام ندهند.

با وجود این، وقتی ارتش حضرت علی^(ع) و ارتش معاویه در صفین روبه‌روی یکدیگر قرار می‌گیرند، این رهبران قبیله‌ای کوفه موقعیت خود را متزلزل می‌یابند و نمی‌توانند به‌طور کامل از علی^(ع) کنار بمانند و می‌بایست در صحنه جنگ به همراه او ظاهر شوند، در عین حال همچنان غیر صمیمی و مردد باقی می‌مانند. در حقیقت، آنها می‌بینند که منافعشان به بهترین وجه در بلا تکلیفی بین علی^(ع) و معاویه تأمین می‌شود. آنان اندیشه آن را داشتند که موفقیت علی^(ع) به معنی از دست دادن نیروی قبیله‌ای آنها خواهد بود، اما از طرف دیگر پیروی از معاویه هم به معنی نابودی استقلال عراق بود که در نتیجه به نابودی قدرت آنها نیز می‌انجامید.

پس از آنکه نامه‌نگاری‌ها با معاویه جهت صلح چاره‌ای نبخشید، سپاه امام^(ع) با ترکیبی ناهمگون به طرف شام حرکت کرد. مهمترین انگیزه بسیاری از سپاهیان را می‌توان رقابتی دانست که بین عراق و شام وجود داشت و تعدادی از رهبران کوفه به لحاظ نیاز به داشتن عراقی مستقل و استوار... با علی^(ع) در مقابله با معاویه متحد شدند و از او حمایت کردند (۳۳/ص ۱۸).

این بود که با وجود برخوردهایی که علی^(ع) با اشراف کوفه داشت و با وجود آنکه طبیعی به نظر می‌رسید که در جنگ بین علی^(ع) و معاویه جانب معاویه را بگیرند، ولی آنچه در اینجا غلبه داشت مسئله رقابت شام و عراق بود و طبیعی بود که آنان در مقابل معاویه - که خواهان تصرف عراق بود - در کنار علی باشند، نه برای مذهب علی^(ع) بلکه از این جهت که در این مقطع در مقابل معاویه و شامیان، متحد شمرده می‌شدند، گرچه هنگام شدت جنگ و احساس پیروزی به نفع علی^(ع) به او خیانت کردند. این رقابت در رجزها و اشعار رد و بدل شده در طول جنگ به خوبی نمایان است (۱۵/ص ۱۶۰).

ساخت قبیله‌ای جامعه جزیره‌العرب و مناطق عربی مانع وحدت قدرت در جامعه بود. احیای سنت‌های جاهلی نقش قبیله را دوباره به صورت قبلی درآورد و

این‌بار، به‌خصوص از دوران عثمان به بعد رهبران قبایل هوشیارانه در درگیری‌های سیاسی نقش بازی می‌کردند و در این میان در پی هدایت مسائل به نفع خود و قبیله و قوم خود بر می‌آمدند.

علی^(ع) نیز در جمع نیرو برای نبرد با معاویه با این «واقعیت» روبه‌رو بود، از این جهت بیشتر با رهبران قبایل طرف بود، گرچه همیشه با توده‌ها سخن می‌گفت. امام با جذب رهبران قبایل صدها و هزاران تن را به خود جلب می‌کرد، گرچه در مقابل رویگردانی این رهبران، گروهی پراکنده می‌گشتند. این امر در طول جنگ و پس از آن نقش مهمی در پیشرفت و یا فروپاشی ارتش علی^(ع) داشت. این عامل (قبیله‌ای) آنچنان قوی بود که امام^(ع) را با مشکل روبه‌رو می‌ساخت. اشعث بن قیس نیز، که تا پیش از نبرد صفین در آذربایجان مانده بود، تصمیم گرفت در رویارویی با معاویه خود را در زمره یکی از رهبران پر قدرت قبیله‌ای قرار دهد و در مقابل، با حمایت رسمی بی‌رنگی از علی^(ع)، جهت تحکیم موقعیت خود، به‌عنوان یکی از رهبران پر قدرت عراق، گام بردارد. بدیهی است که حالت بی‌تکلیفی میان علی^(ع) و معاویه بیشترین سود را به او می‌رساند.

به علت عزل او و نیز به دلیل اینکه علی^(ع) حسابرسی اموال آذربایجان را از او کرده بود، وی به شدت از امام خشمگین بود و گفته می‌شود که نامه‌نگاری‌هایی با معاویه می‌کرد (۹/ج ۲، ص ۲۹۲). این بود که در طول حرکت به طرف صفین در پی ایجاد مسأله‌ای برای مخالفت و پس از آن، جبران موقعیت از دست رفته برآمد... زمانی که علی^(ع) حسان بن مخدوم را به جای اشعث بن قیس به ریاست (کل) کنده و ربیعه نشانده پاره‌ای از افراد که اهل یمن بودند از جمله مالک اشتر در این یاره گفت و گو کردند و نسبت به این امر معترض شدند و حسان را همتای اشعث ندانستند. بنی‌ربیعه از این قیاس (که آن را نسبت به حسان توهین‌آمیز می‌دانستند) خشمگین شدند... و علی‌رغم قبول حسان، اشعث از پذیرش موقعیت قبلی راضی نشد. خبر این حادثه به معاویه رسید و توصیه کرد که یکی از شعرا شعری برای او بفرستد و او را بر ضد علی برانگیزد... او رضایت به آرامش نداد تا زمانی که علی^(ع) او را به سرداری میمنه (جناح راست لشکر) خود گماشت (۴/ص ۱۴۰-۱۳۹).

و این چنین بود که اشعث به سرداری یکی از مهمترین بخشهای لشکر رسید. او همچنین به جهت اینکه دخترانش یکی همسر پسر عثمان و دیگری همسر حسن^(ع) پسر علی^(ع) بودند، در میان مسلمانان موقعیت خاصی داشت.

اموری چند سرنوشت جنگ صفین را به سرانجام پذیرش حکمیت کشاند. طولانی شدن جنگ و شدت و تأثیر آن بر ظهور انگیزه‌ها و عوامل مکتوم همچون بی‌نظمی و خستگی و درماندگی، غنیمت‌خواهی و گرایش به صلح و بالاخره نقش نفوذیهای سپاه شام در سپاه عراق موجب شد فرصت‌طلبی و سیاست‌بازی، جای وفاداری و پیوستگی به جمع را بگیرد. آنچه این عناصر و عوامل را مهار می‌کرد، رقابت قبایل بود که علی^(ع) بارها از آن، در جهت جنگ با معاویه بهره می‌گرفت. با تشویق یکی، دیگری را نیز به میدان می‌کشاند و در این میان، آن انگیزه‌ها و پراکندگی‌ها پنهان می‌شد، ولی این امر درمانی موقت بود (۱۵/ص ۴۰۲، ۳۰۶، ۲۸۸ و ۲/ص ۱۶۵، ۱۶۴). و انگیزه‌های عمیق فردی و قبیله‌ای بر آن غلبه می‌یافت.

در این میان اشعث نقشهای گوناگونی بازی می‌کرد. ابتدا، با انگیزه حمیت (۲۹/ج ۲، ص ۳۸۶) و تعصب قبیله‌ای و عراقی و یمانی، دلاورانه به حمایت از علی^(ع) در مقابل معاویه می‌جنگد و در این زمینه نوعی رقابت با مالک اشتر داشت (۲/ج ۳، ص ۸). همچنین موقعیت‌هایی پیش آمد که از او قهرمان ساخت. او هر گونه پیغامی از طرف معاویه را رد می‌کرد، (۴/ص ۲۴۶، ۴۰۸، ۴۰۹) ولی ناگهان در اوج جنگ و پس از ملاقات با چند تن از یاران معاویه موضع صلح‌طلبی می‌گیرد و سرسختانه بر این موضع می‌ایستد و این نقش اخلاک‌گرانه را تا شهادت علی^(ع) ادامه می‌دهد.

زمانی که جنگ شدت گرفت و طولانی شد، در «لیلة الهیریر» که اوج جنگ صفین بود، تا نیمه شب با شمشیر بر یکدیگر تاختند، که پس از سه روز و سه شب جنگ پیاپی بود، تا تمام نیزه‌ها شکست و تیرها به پایان آمد، در شب هیریر، جمعه دوازدهم صفر سال ۳۷، اشعث بن قیس در میان مردم قبیله خود «کنده» برخاست و درباره آثار جنگ بر نابودی عرب سخن گفت و تهدید روم و ایران را متذکر شد و مردم را به پایان بخشیدن به جنگ فراخواند. این سخنان به معاویه رسید، فرصت را غنیمت شمرد و تدبیر خود را بر آن بنا کرد (۱/ج ۲، ص ۲۱۴).

این سخنرانی که در گرما گرم جنگ، به دست کشیدن و نشستن تشویق می‌کرد، بنیان سستی را نه تنها در قبیله کنده از یاران اشعث گذاشت، بلکه به دیگر مردم هم سرایت کرد.

معاویه با شنیدن این سخنان چشمانش درخشید، گفت: به پروردگار کعبه قسم، درست گفته است! این نظر را فقط خردمندان درک می‌کنند. اکنون قرآن‌ها را بر سر

نیزه‌ها کنید (۴/ ص ۴۸۱-۴۸۰). این پیشنهاد عمروعاص بود، هنگامی که معاویه در آستانه شکست از او یاری خواست و او گفت که کسانی را در عراق می‌شناسم که آن را می‌پذیرند (۲۱/ ج ۴، ص ۴۳).

دعوت آتش‌بس در میان عموم افراد سپاه منتشر شد. اخطارها و اندرزهای امام، صراحت و اصرارهای یاران امام برای تداوم جنگ و ادامه دادن مالک اشتر با گروه کوچکش به حمله به اردوگاه معاویه، برای مهار این اندیشه سودی نبخشید. اشعث نیز از امام خواست که حکمیت را بپذیرد... ولی امام گفت: این امری است که باید در آن تأمل شود (۴/ ص ۴۸۲). همراه با اشعث حدود ۲۰ هزار مسلح آهن‌پوش، که شمشیرهایشان را بر شانه افکنده بودند و پیشانیهایشان بر اثر سجود پینه بسته بود، پیش آمدند و با تهدید از امام پذیرش حکمیت را طلبیدند. این گروه بعداً «خوارج» را تشکیل دادند. در این روز اشعث بن قیس از همه کس نسبت به علی^(ع) سخت‌تر بود.

طه حسین می‌گوید: «... بعید نیست که اشعث نیرنگ‌باز و زیرک عراقی‌ها و عمروعاص نیرنگ‌باز و زیرک مردم شام، باهم ملاقات و سازشی کرده باشند، به این ترتیب که هر دو سپاه با هم بجنگند. هر گاه سپاه شام غلبه کرد، چه بهتر وگرنه قرآن‌ها بالا برند و میان لشکریان علی^(ع) اختلاف بیندازند» (۲۲/ ج ۲، ص ۸۷).

اکثر رهبران طایفه‌ای تمایلی به جنگ با معاویه را از خود نشان ندادند و از صلح پیشنهادی با پیمان حکمیت استقبال کردند و همراه با قراء (خوارج بعدی) علی^(ع) را مجبور به بازگرداندن اشتر - که در یک قدمی پیروزی بود - کردند. اشعث به امام پیشنهاد کرد، نزد معاویه برود و خواسته او را بشنود. و پس از بازگشت مقرر شد از هر طرف یک نفر حکمیت کند. معاویه عمروعاص را انتخاب کرد، ولی اشعث و قراء با تهدید و اصرار ابوموسی اشعری را که از اعراب یمانی بود، به امام تحمیل کردند، و با پیشنهاد عبدالله بن عباس یا مالک اشتر از طرف امام به شدت مخالفت کردند. اشعث (در مقابل پیشنهاد ابن عباس از طرف امام) گفت: هرگز نباید در میان ما دو تن از «قبیله مضر» داوری کنند. این نشان روشنی از گرایش به شدت قبیله‌ای او در مقابل گرایش اسلامی علی^(ع) است (۱۴/ ص ۵۹) و در مقابل، ابوموسی را به علت یمنی بودن مطرح می‌کند.

ابوموسی اشعری (عبدالله بن قیس) نماینده پیشنهادی مشترک اشعث (به‌عنوان نماینده اشراف کوفه) و قاریان یا خوارج، یگانه کسی از گروه کناره‌کشیدگان (قاعدین) است که امام او را همراه دیگر افراد مخالف مورد لعن قرار داد (۴/ ص ۵۵۲).

انتخاب ابوموسی از جانب اشعث یکی از حلقه‌های زنجیر طولانی توطئه اوست و در این میان فرماندهان و دیگر خاصان سپاه امام هیچ یک نقش مثبتی در برابر توده‌های صلح‌طلب و اشعث و... ایفا نکردند و کاری جز ملاقات فردی - و دور از چشم دیگران - با علی (ع) انجام ندادند. در چنین مصیبت سختی که خلافت امام را درهم شکسته است، دلیل روشنی بر منحصر به فرد شدن اشعث بن قیس - در آن هنگام - در قدرت می‌باشد که هیچ کس جرأت مخالفت و معارضه با او را نداشت.

پس از آن، اشعث پیمان‌نامه را برداشت و به میان مردم رفت و چون به قبیلهٔ عنزه رسید، اولین فریادهای «لاحکم الا لله»^۲ سر داده شد، و معترض شدند که ای اشعث، پس کشتگان ما برای چه شهید شدند؟ اشعث به سوی قوم خود بازگشت (۲۱/ج ۴، ص ۳۹ و ۲۸/ص ۱۴۰) و این چنین خوارج ظهور کردند. اینان همان‌ها بودند که علی (ع) را مجبور به پذیرش حکمیت کردند و در این زمینه با اشعث همصدا بودند، که بلافاصله پس از نوشتن پیمان‌نامه از نظر خود برگشتند، و این در زمانی بود که اکثریت سپاه پیرو اشعث شده بودند و امام نمی‌خواست از عهد و پیمان خود بازگردد.

منابع معاصر «اباضیان» مدعی‌اند که خوارج از ابتدا با حکمیت مخالف بودند و پس از پذیرش آن از طرف علی (ع)، دیگر بیعتی بر عهدهٔ خود ندیدند (۸/ص ۳۲).

در مکاتباتی که عبدالله بن وهب راسبی (از رهبران خوارج) با امام علی (ع) داشت به این امر اشاره کرد که: «پس از کشته شدن صالحانی چون عمار یاسر و ابوالهیثم بر تو کسی که، نه آگاهی در دین داشت و نه رغبتی به جهاد، همچون اشعث بن قیس و یارانش چیره شد...» (۹/ج ۲، ص ۳۷۰).

نامهٔ او این واقعیت را روشن می‌کند که آنان فریب افرادی چون اشعث بن قیس را خورده‌اند و شهادت کسانی چون عمار یاسر برای سپاهیان بسیار سنگین بود و شکافی را پدید آورد که به موجب آن میدان برای افرادی چون اشعث فراخ‌تر شد. حسادت اشعث نسبت به مالک اشتر و پیشرفت‌های نظامی او و توافق احتمالی اش با معاویه باعث شد تا در یک قدمی پیروزی شعار حکمیت قرآن - که زمینهٔ پذیرش آن در مجموع سپاه عراق به‌خصوص در میان قاریان و زاهدان وجود داشت - مطرح شود، و در این مرحله اشعث و گروه طرفدارانش اکثریت را به تدریج به دست آوردند. علی (ع) با وجود تعداد کم یاران وفادارش، ناچار از پذیرش آن شد، چه اگر سرسختی نشان می‌داد، هم خود و هم یاران اندکش طعمهٔ شمشیر این دو گروه می‌شدند... و اشعث تنها بازماندهٔ عصر عثمان

عراق که منافع او با احیای سنت عثمان ارتباط داشت - به زعم او - لازم بود که امام (ع) در صفین شکست بخورد تا پیروزی عراق او را از صحنه خارج نکند.

شعار لاحکم الاله در سپاه عراق فراوان شد و اختلاف و ملامت یکدیگر بالا گرفت (۲۹/ج ۲، ص ۴۰۵). و عجیب نبود که علی (ع) چنین سپاه و چنین لشکری را موقتاً رها کند تا رهبری واحد و هدف واحدی را در نظر بگیرد.

درباره نقش اشعث در این برهه، یعقوبی می‌گوید: معاویه از او دلجویی کرده و به او نامه نوشته و او را به سوی خویش خوانده بود (۳۲/ج ۲، ص ۱۸۹). «ولهاوزن» درباره اشعث فقط روایت «ابی مخنف» و «کامل» را می‌پذیرد که او همواره با علی همراه بود... و روایات دیگر، چون روایت یعقوبی را رد می‌کند. وی همچنین نظر «دوزی» را که اشعث مشرک بود و خواست که از اسلام انتقام بگیرد، نمی‌پذیرد و دلیلی برای این کار نمی‌بیند، زیرا او موقعیت خوبی در کوفه به دست آورده بود (۳۱/ص ۳۰).

به هر حال هر چه باشد ثمره کار او، در حساس‌ترین لحظات پیروزی، شکستی بود که در پی آن واکنشهایی بود که حادث‌ترین و اولین آن «ظهور خوارج» بود. قبل از رسیدن سپاه عراق به کوفه، دوازده هزار نفر از قاریان از امام جدا شدند. و به «حرواء»، یکی از دهکده‌های کوفه رفتند. از آن پس امام در مناظره‌ها و گفت‌وگوهای آنان را به کوفه کشاندند و به انتظار تا زمان اجلاس حکمین دعوت کردند. حضور آنان در کوفه شکننده و توأم با واکنش‌های احساسی انفعالی بود. سخن امام مبنی بر اینکه «منتظر بمانید تا مال و توشه گرد آید، سپس به سوی دشمنان می‌رویم» (۲۱/ج ۴، ص ۴۸) موجب شد خوارج شایع کنند که علی (ع) نظرش از حکمیت برگشته است و آن را گمراهی می‌داند. امام که با نوعی «ابهام‌گویی» موجب آرامش و سکون خوارج شده بود، با دخالت اشعث ناچار به اظهارات صریحی شد. اشعث بن قیس آمد و به علی (ع) گفت: ای امیر مؤمنان مردم می‌گویند تو حکمیت را ضلالت می‌دانی. علی در میان مردم به خطبه ایستاد که: هر کس گمان کرد و گفت که من از حکمیت نظرم برگشته دروغ گفته و هر کس آن را ضلالت بداند خود گمراهتر است. خوارج از مسجد بیرون آمدند و فریاد «لاحکم الاله» سر دادند (۲۸/ص ۱۵۶).

نوسانهای رفتاری خوارج ناشی از سعه صدر و افق باز و مدارا و نرمش امام از سویی و تحریکات کسانی چون اشعث بن قیس از سوی دیگر بود، ولی به هر حال خوارج از پذیرش حکمیت تا اجلاس حکمین در مخالفت‌ها و واکنش‌هایشان دست به شمشیر

نشده بودند. و در حال بحث، مناظره، اعتراض و تکفیر شفاهی نسبت به امام علی(ع) باقی بودند.

پس از اعلام نتیجه مذاکرات حکمین در رمضان سال ۳۷ و فریبی که ابوموسی اشعری از عمروعاص خورد، امام در خطبه‌ای در کوفه سخنانی درباره حکمیت فرمود (خطبه ۳۵ نهج البلاغه) و آنگاه مردم را به حضور در اردوگاه برای عزیمت به سمت شام فراخواند (۹/ج ۲، ص ۳۶۶ و ۲۱/ج ۴، ص ۵۷).

خوارج با خروج از کوفه پس از شکست اجلاس حکمیت، دست به حرکت‌هایی زدند که دستاویزی برای نرفتن مردم کوفه به طرف معاویه شد و تبلیغ و اصرار اشعث و همفکرانش و بزرگنمایی خطر خوارج مانع حرکت امام به سوی شام شد. خوارج چندین تن را در اطراف کوفه به اتهام تأیید علی(ع) کافر و مستحق مرگ دانستند... ولی امام نبرد با قاسطین (سپاه معاویه) را مهمتر از نبرد با خوارج می‌دانستند، (۲۹/ج ۲، ص ۴۱۵) اما موجی که جرایم فردی خوارج ایجاد کرد برای افراد سست و مناقین سپاه علی(ع) بهانه‌ای شد تا خطر آنان را عمده‌تر از خطر شامیان بدانند و گفتند: ای امیر مؤمنان، چرا اینها را وامی‌گذاری تا پس از رفتن ما هر چه خواستند بر سر عیال و اموال ما بیاورند؟ ما را به سوی آنان ببر و وقتی از مسأله‌ای که میان ما و آنان است بپرداختیم، به سوی دشمنان از مردم شام ما را رهسپار کن... و در این هنگام اشعث بن قیس کندی برخاست و چون دیگران سخن گفت... و با این سخن افراد دانستند که او رأی خوارج را ندارد (۲۱/ج ۴، ص ۶۱).

اشعث زیرک‌تر از آن بود که خارجی باشد، برای اینکه خارجی دین دارد، ولی فهم و بصیرت دینی ندارد، در حالی که اشعث در واقع دین ندارد. شاید رساترین بیانی که موضع‌گیری اشعث را ترسیم می‌کند، گفتاری است که از زبان هیثم بن الاسود ابي‌الغریان در پاسخ پرسش معاویه درباره مردم عراق و شام جاری گردید.

معاویه پس از حکمیت از او می‌پرسد:... چه مانعی در کار است که نمی‌گذارد اشعث پیش ما آمده از نعمتهای موجود استفاده کند؟ او در پاسخ گفت: «اشعث آنچنان خود را گرمی می‌دارد که در جنگ رأس باشد و در طمع دم» (۲۳/ج ۶، ص ۹۵-۹۴).

ابن ابی‌الحدید نیز درباره نقش او می‌گوید: «هر فساد و نابسامانی که در مدت خلافت علی(ع) اتفاق افتاد و هر پریشانی که صورت گرفت، ریشه آن اشعث بن قیس بوده است... و بدین گونه است که دولتهایی که در آنها نشانه‌های انقراض و نیستی ظاهر می‌شود گرفتار پدیده‌هایی چون اشعث می‌شوند که اینان تبه‌کاران در زمین هستند»

(۱/ج ۲، ص ۲۸۰-۲۷۹). نقش اشعث بن قیس در دوره علی (ع) مانند نقش عبدالله بن ابی در زمان پیامبر (ص) بود.

امام علی (ع) پس از رفتن به سوی نهروان و پس از آنکه با سخنانی گروه‌هایی از آنان را از جمع جدا کرد و آنگاه که درخواست امام در تحویل کشندگان مقتولین را با این پاسخ که «ما همه کشندگان آنان می‌باشیم» دادند و پس از حمله آنان به سپاه علی (ع)، آنان را از دم تیغ گذراند، از یاران امام فقط نه تن کشته شدند، و از خوارج پیش از ده کس، جان به در نبرد (۲۹/ج ۲، ص ۴۱۷).

پس از این، امام فرمان رحیل داد که به سوی شام برویم. اشعث بن قیس، در اینجا یکی دیگر از آخرین حلقه‌های توطئه خود علیه امام (ع) را اجرا کرد و گفت: ای امیر مؤمنان، تیرهایمان تمام شده و شمشیرهایمان کند گشته... بهتر است که به شهر برویم تا استراحت کنیم و آماده شویم، آن‌گاه به سوی شام برویم. مردم به سخن او روی آوردند (۹/ج ۲، ص ۳۷۹). بلاذری در ادامه می‌گوید: پس از نهروان، معاویه به بزرگان (عراق) نامه‌نگاری کرد (مانند اشعث بن قیس و غیره) و وعده‌شان داد و به آنان بذل و بخشش کرد تا اینکه به او روی آوردند و از همراهی با علی (ع) سستی کردند... (۹/ج ۲، ص ۳۸۳).

این مرحله، مرحله‌ای است که خطبه‌های فراوانی از نهج‌البلاغه را به خود اختصاص داده و امام در آن، مردم را به جهاد می‌خواند و از سستی‌شان می‌نالید. امام بهترین یاران خود (عمار یاسر، مالک اشتر و...) را از دست می‌دهد. با خیانت بسیاری از بزرگان قبایل روبه‌رو می‌شود و معاویه به حملات ایدایی خود (جنگ و گریز) به نواحی تحت حکومت علی (ع) مبادرت می‌ورزد.

تا اینکه سه تن از خوارج توطئه قتل علی (ع)، معاویه و عمروعاص را تدارک می‌بینند. در این امر هم، اشعث بن قیس دخالت داشت و در شب شهادت علی (ع) ابن‌ملجم در خانه اشعث بن قیس بود (۹/ج ۲، ص ۴۹۳).

شهیدی بیان می‌کند: آنچه مسلم است از لابه‌لای تاریخ یک نکته را به خوبی می‌توان دریافت و آن اینکه رئیس قبیله کنده (اشعث بن قیس) در توطئه قتل امام شرکت داشته است (۱۹/ص ۱۳۴). وی به فاصله کوتاهی پس از شهادت امام مُرد (۳/ج ۶، ص ۱۰۰). نام این خانواده (خانواده اشعث بن قیس کندی) با خیانت و نفاق آمیخته است. دختر اشعث، جعده همسر امام حسن (ع) به اغوای معاویه که به او وعده همسری خلیفه آینده، یزید، را داده بود، امام را مسموم کرد. پسرش محمد بن اشعث در جریان شهادت

امام حسین^(ع) حضور داشت و هم او بود که با فریب و وعده امان، «مسلم بن عقیل» را دستگیر کرد و پسر محمد، همان «عبدالرحمن بن محمد بن اشعث» است که در دیرالجماجم بر حجاج خروج کرد و کشته شد.

در آخرین روزهای عمر علی^(ع) یک روز در حالی که بر منبر کوفه خطبه‌ای ایراد می‌کرد ناگهان مردی از جای خود برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین یک بار ما را از پیروی حکمین بازداشتی و بار دیگر ما را به تبعیت از حکمین فرمان دادی، ما نمی‌دانیم کدام یک از این دو فرمان به اصلاح ما مقرون بوده است؟

در این وقت، علی^(ع) دستهای اسف بر هم فشرد و فرمود: «هذا جزاء من ترک العقده»: این جزای آن کس است که از ادامه جنگ خودداری کرد. اشعث از در اعتراض درآمد که: «ای امیر مؤمنان، این سخن بر زیان و بر ضد شما به کار خواهد رفت، نه به سودتان»، حضرت با نگاهی تحقیرآمیز او را برانداز کرد و فرمود: «تو چه می‌دانی، که چه چیز به سود من است و چه چیز به زیان من. لعنت خدا بر تو باد و لعنت لعنت‌کنندگان. ای که خود و پدرت همواره دروغی چند به هم می‌بافته‌اید، ای منافق فرزند کافر...» (۲۵/ج ۲، ص ۶۹).

علی^(ع) کمتر کسی را این چنین مورد خطاب قرار می‌داد. این خطاب ناشی از خشم فروخورده‌ای است که علی^(ع) از رفتارهای اشعث بر دل داشت.

نتیجه

دوران حکومت سه خلیفه اول راشدین، به خصوص دوران خلیفه سوم (عثمان) برخلاف تحولات و پیشرفت‌های کمی همچون توسعه قدرت حکومت مرکزی در مناطق مفتوحه و بسط سرزمین‌های تحت تصرف، به علت عدم تداوم سیاست پیامبر^(ص) مبتنی بر ایجاد دگرگونی عمیق در بافت اجتماعی و فرهنگی جامعه، دوره احیای تدریجی بسیاری از ویژگی‌های دوره جاهلیت قبل از اسلام نیز بود. فرهنگ ریشه‌دار قبیله‌ای و عوامل شکل‌دهنده این فرهنگ مانع تمکین اعراب به انضباط، ورع، تقوا و فضایل دینی و نیز انضباط و انتظام حکومت اسلامی بود. این فرهنگ آنچنان ریشه‌دار بود که جز در یک روند زمانی تحت هدایت کسی چون پیامبر^(ص) دگرگونی‌پذیر نبود. سیاست خلفای راشدین آمیخته با حوادث و مسائلی بود که نه تنها نشانی از تداوم سیاست پیامبر نداشت، بلکه به تدریج به علت نبود تربیت دینی به نحو آثار عمل پیامبر و احیای فرهنگ

قبیله‌ای جاهلی منجر شد و در مواضعی آن فرهنگ با لباس دینی نمایان شد... و زمینه موقعیت‌یابی مجدد اشراف قبیله‌ای فراهم گردید. تعجیل در فتوحات زمینه این موقعیت‌یابی را حتی برای رهبران رده چون اشعث آماده کرد.

موقعیت‌یابی مجدد اشراف قبیله‌ای، به‌خصوص رهبران رده در یک سیر زمانی (از قدرت‌گیری در هیأت فرماندهی نظامی در دوره عمر تا به منصب ولایات رسیدن در دوره عثمان) بود. سیاست اداری و اقتصادی عمر با تناقضاتی که در خود داشت، عملاً و ناخواسته زمینه رشد این گروه را در جو به تعبیر علی (ع) «تَلَوْن» یا چند رنگی با تکیه بر رفتارهای دینی ظاهری و سطحی فراهم کرد، که در دوره عثمان توانستند با تأیید عملی خلیفه قدرت رو به افزایشی را، به‌خصوص بر قبایل خود به‌دست آورند.

در این میان کسانی چون اشعث بن قیس با بهره‌گیری زیرکانه از موقعیت‌ها، توانستند به قدرت غیر قابل‌مهارى دست یابند و با تکیه بر نتایج سیاست عثمان به‌صورت طبقه زمیندار نیرومندی درآیند. شهر کوفه، به‌عنوان یکی از مراکز نیرومندی که قبایل رده در آن ساکن بودند - قبایلی که مخالف خلافت قریش که به نام اسلام صورت می‌گرفت نیز بودند - محور و مرکز تقابل شد، برای کاهش فشار این قبایل با سپردن ولایت به بزرگانشان در حد ولایت شهرها، ارتقای موقعیت داده شدند و احراز مقامات بالا توسط کسی چون اشعث انحراف عمده‌ای به حساب می‌آمد.

علی (ع) پس از خلافت ناچار برای مقابله با معاویه بر حمایت کوفیان تکیه کرد و برخلاف اعلام سیاست دگرگون‌ساز و در پیش گرفتن اقدام عملی در این باره از جمله عزل اشعث بن قیس، به علت درگیری در چند جبهه به‌سرعت نمی‌توانست نظام سیاسی - اجتماعی اسلامی خالص را برقرار کند، اما رهبران قبیله‌ای را کنار گذاشت و رهبران اسلامی را جایگزین کرد. این امر واکنش رهبران قبیله‌ای را به دنبال داشت، آنان از جهتی در رقابت شامی و عراقی می‌بایست در کنار قبیله خود در عراق بمانند و همسوی با آنان باشند و در پی حفظ اقتدار و استقلال عراقی خود عمل کنند، و از سوی دیگر به علی (ع) علاقه‌مند نبودند.

این بود که به صورت غیر صمیمی و مردد و با حمایتی رسمی و بی‌رنگ در کنار علی (ع) ماندند، و در جهت تحکیم موقعیت خود تلاش کردند. علی (ع) نیز با این واقعیت روبه‌رو بود که به علت نفوذ اینان بیشتر با همین‌ها طرف بود و سعی در جذب آنها برای به‌کارگیری نیروی افراد قبیله‌شان داشت.

یکی از موجبات ناکامی علی^(ع) در اجرای کامل سیاستهایش (دگرگونیهای اساسی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و...) حضور و نفوذ چنین رهبرانی بود که اشعث در این میان در صحنه‌های گوناگون با مشکل آفرینی و ایجاد تنش و شکاف بین مجموعه ناهمگون یاران و طرفداران امام علی^(ع) در حساس‌ترین موقعیت‌ها مکارانه و هوشیارانه در درگیریهای سیاسی نقش آفرینی کرد و حتی به موقعیت‌های کلیدی دست یافت و با بهره‌گیری معاویه از این فرصت، زمینه پذیرش و تحمیل حکمیت و نیز نمایندگی ابوموسی اشعری را فراهم کرد و با بهره‌گیری از جهل خوارج یکه‌تاز میدان شد. خودداری علی^(ع) از جلب رضایت مالی این رهبران قبیله‌ای موجب شد تا معاویه با تطمیع آنان از این زمینه بهره‌برداری کند و زمینه‌های شکست امام فراهم گردد. در نهایت کسانی چون اشعث با مشارکت احتمالی در توطئه به شهادت رساندن امام موجبات موفقیت معاویه را فراهم کردند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- اشعث کنیه ابومحمد و لقب «عرف النار» داشت. عرف النار در اصطلاح اهل یمن به معنی غدار و خائن است، «و این لقب به علت رفتارش از جمله منازعات میان امام علی^(ع) و معاویه به وی اطلاق شد» (۳۹۴/۱۰).
- ۲- برگرفته از آیه «ان‌الحکم الا‌للّه یقض‌الحق و هو خیر‌الفاصلین» (انعام / ۵۷).

منابع

- ۱- ابن ابی‌الحدید، عزالدین بقیة‌الله. شرح نهج‌البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الاولی، دار احیاء الکتب العربیه، مصر، ۱۳۷۸.
- ۲- ابن‌اعثم الکوفی. کتاب‌الفتوح، دار‌الندوة الجدیدة، بیروت.
- ۳- ابن‌سعد، محمد بن سعد بن منیع الهاشمی. الطبقات الکبری، دار‌الکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۰.
- ۴- ابن‌مزاحم، نصر المنقری. وقعة صفین، مؤسسة العربیة الحدیثه، قاهره، ۱۳۸۲ ق.

- ۵- ابوالنصر، عمر. زندگانی علی بن ابی طالب (ع)، ترجمه پرتو علوی، چاپخانه و کتابخانه مرکزی، ۱۳۱۸.
- ۶- ابی مخنف، لوط بن یحیی. وقعة الطف، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۶۷.
- ۷- اجتهادی، ابوالقاسم. بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین، انتشارات سروش، ۱۳۶۳.
- ۸- اعوشت، بکیر بن سعید. دراسات اسلامیه فی الاصول الاباضیه، دارالبعث قسنطینیه، الجزایر.
- ۹- البیلاذری، ابی الحسن احمد بن یحیی. انساب الاشراف، مؤسسة الاعلمی، بیروت، ۱۹۷۴.
- ۱۰- البیلاذری، ابی الحسن احمد بن یحیی. فتوح البلدان، ترجمه دکتر محمد توکل، نشر نقره، تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۱- جعفری، سیدحسین. تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه سید محمد تقی آیت‌اللهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹.
- ۱۲- الجنابی، کاظم. تخطيط مدينة الكوفة، دارالجمهوریه، بغداد، ۱۹۶۷.
- ۱۳- جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۷۳.
- ۱۴- الدوری، عبدالعزیز. مقدمة فی تاریخ صدور الاسلام، دارالمشرق، بیروت، ۱۹۸۴.
- ۱۵- الدینوری، احمد بن داود. الاخبار الطوال، دار احیاء الکتب العربی، قاهره، ۱۹۶۰.
- ۱۶- الدینوری، ابن قتیبه. الامامة و السياسة (تاریخ الخلفاء)، دارالمعرفة، بیروت.
- ۱۷- زیدان، جرجی. تاریخ التمدن الاسلامی، دارصادر، بیروت.
- ۱۸- شلبی، احمد. موسوعة التاريخ الاسلامی و الحضارة الاسلامیه، مكتبة النهضة المصریه، ۱۹۸۵.
- ۱۹- شهیدی، جعفر. تاریخ تحلیلی اسلام، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- ۲۰- طباطبائی، علامه محمدحسین. المیزان، دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا.
- ۲۱- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر. تاریخ الرسل و الملوك، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.
- ۲۲- طه حسین. انقلاب بزرگ (علی و فرزندانش)، ترجمه احمد آرام و سید جعفر شهیدی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۶۳.
- ۲۳- عبدالمقصود، عبدالفتاح. امام علی بن ابی طالب (ع)، ترجمه سید محمد مهدی جعفری، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۱.

- ۲۴- علی بن ابی طالب (ع). نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- ۲۵- علی بن ابی طالب (ع). نهج البلاغه، ترجمه عبدالمحمد آیتی، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷.
- ۲۶- علی بن ابی طالب (ع). نهج البلاغه (خورشید بی غروب)، ترجمه عبدالمجید معادیخواه، نشر ذره، تهران، ۱۳۷۳.
- ۲۷- لاپیدوس، ایرام. تاریخ جوامع اسلامی، ج ۱، ترجمه محمود رمضانزاده، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶.
- ۲۸- المبرد، ابو العباس. الکامل فی اللغة و الادب، دارالنهضة مصر.
- ۲۹- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین. مروج الذهب و معادن الجواهر، دارالمعرفة بیروت.
- ۳۰- نوبختی، حسن بن موسی. فرق الشیعه، ترجمه محمدجواد مشکور، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- ۳۱- ولهاوزن، ژولیوس. الخوارج و الشیعه، ترجمه عبدالرحمن بدوی، وكالة المطبوعات کویت، چاپ سوم، ۱۹۷۸.
- ۳۲- الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. تاریخ الیعقوبی، دارصادر، بیروت.
- 33- Hinds, Martin. (1971). "Kufan Political Alignments and Their Bad Ground in The Mid-Seventh Century A.D." *International Journal of Middle east Studies*. 4.
- هیندز، مارتین. مجله بین‌المللی مطالعات خاورمیانه، ۴ (اکتبر ۱۹۷۱)، ترجمه خطی آقای رنجبر.